



۲۰۱۹/۰۳/۲۹

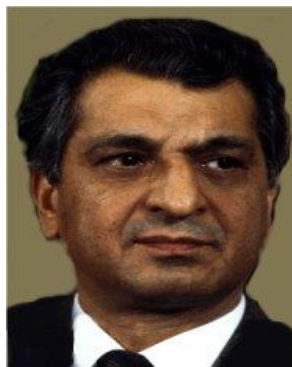


میر عبدالرحیم عزیز

آیا میهن فروشی و مزدوری حدی دارد؟ "شهامت" جنرال خونخوار روس – پستی مزدوران روس



جنرال مایوروف: این عکس از اینترنت بدست آمده است



سه خفاش و مزدور شوروی

یکی از دوستانم کتابی را در اختیارم گذاشت که قبلاً ندیده بودم. نام این کتاب "در افغانستان چه می گذشت" است که توسط یک جنرال روس به اسم "الکساندر مایوروف" تحریر شده است. مایوروف به حیث مشاور عالی نظامی شوروی در افغانستان اشغال شده ایفای وظیفه میکرد تا قوای متجاوز شوروی و دولت دست نشانده کابل را در امور نظامی و حتا سیاسی مشوره دهد تا چطور بتوانند بر گروه های جهادی غلبه حاصل نموده و افغانستان را مبدل به ازبکستان، تاجکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی تحت تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی بسازند. جنرال مایوروف می خواهد بعضی حقایق را در مورد تجاوز شوروی به افغانستان بیان کرده و خصلت ضد انسانی دست نشانندگان مسکو را افشاء نموده و از حقایق واقعی و مخفی پرده بردارد.

این کتاب را داکتر "داود جنبش" به پشتو و "ع. صفا" به زبان دری ترجمه کرده اند که من متن دری آن را در دست دارم. این متن در سال ۱۳۷۹ شمسی در پشاور به طبع رسید.

علی رغم فقدان صحافت و بعضی اشتباهات تایپی، خانه پدر مترجمین آباد که یک متن مهم تاریخی را از لسان روسی به زبان های دری و پشتو ترجمه نموده تا هم میهنان شان از نوعیت تجاوز و شقاوت شوروی در افغانستان، پستی شرف باختگان خلقی و پرچمی و خیانت مزدوران روس آگاه شوند. این کتاب یک سند بزرگ تاریخی است که مطالعه آن را برای هر هموطن حتمی میدانم تا از شخصیت ضد بشری و چهره های سیاه و هولناک مزدوران بیگانه بهتر آگاه شوند.

نظر به گفتار جنرال مایوروف، رهبران دست نشانده مسکو در کابل از زمره فرومایه ترین مردم جهان بودند که هیچ چیزی به جزء حفظ قدرت و حمایت شوروی برای آنها ارزش نداشت. بالاخص همه خصائل یک انسان هرزه از نگاه وی در وجود ببرک کارمل، نجیب و کشتمند جمع شده بود. نویسنده از حیوان صفتی نجیب متذکر میشود و کشتمند را یک آدم بی شعور می پندارد. اندروپوف در مورد اناهیتا راتب زاد به جنرال مایوروف گفت که "در رگ های این زن خون سلطنتی جریان دارد. متوجه او باش. در شرایط سخت میتوانی ترا کمک کند". جنرال مایوروف واضح ساخت که هدف اندروپوف از توضیحات در مورد اناهیتا چه بود. کشته شدن هزار ها افغان برای مزدوران خلقی و پرچمی ارزش نداشت، اما حینیکه یک عسکر روسی کشته میشود، همه اینها زار زار می گریستند و شوروی شوروی می گفتند. دلیل این بود که می ترسیدند که مبادا رهبری شوروی بالای دست نشانگانش قهر شده و آنها را از اریکه قدرت به پائین اندازد که معمولاً قدرت های استعماری چنین اقدامات را انجام میدهند اگر منافع شان به خاطر یک تن و یک گروه به خطر بیافتد. جنرال مایوروف می نگارد:

با انجام عملیات و جا بجا شدن قطعات شوروی در دهات و شهرهای افغانستان برای ده - پانزده روز می خواستیم برای رهبری افغانستان نشان بدهیم که برای استحکام حاکمیت آنها حاضریم به هر کار ممکن و نا ممکن دست بزنیم.

نظر بالا نشان میدهد که رهبران دست نشانده مسکو از خود نه قدرت و صلاحیتی داشتند که بتوانند از به اصطلاح دست آورد های "انقلاب ثور" دفاع نمایند. اگر نیروهای متجاوز روس نمی بود، نظام مزدور روس در سال اول به نابودی کشانیده میشد.

از نوشته جنرال مایوروف بر می آید که در نظام توتالیتر شوروی هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت. هر فرد می کوشید به هر نحوی که شده، رقیب خود را تخریب نماید و آمر خود را خوش نگهدارد تا بدینوسیله بتواند مقام خود را حفظ کند. روش تملق آمیز حتا در کدر رهبری دولت شوروی سابق وجود داشت. دورویی، فتنه گری و دوستی ظاهری، جزء خاصیت نظام شوروی بود. رهبران دست نشانده مسکو هم صرف می خواستند که با تملق و کاسه لیبی نزد رو سیه های پست خود را محفوظ نگهدارند تا بدینوسیله بر رقبای خویش غلبه حاصل نمایند. جنرال ها و حلقات سیاسی نظام دست نشانده مسکو حتا حق نداشتند که مقابل آمران روسی خود بدون اجازه سگرت بکشند و جام شراب را بلند نمایند.

کشمکش زیادی بین خلقیان و پرچمیان در دستگاه دولت، بالاخص در اردو وجود داشت. خلقیان دست بالا در اردو داشتند و پرچمیان می خواستند که انحصار خلقیان را در اردو بشکنند. همین به یک ماجرای دایمی بین این دو گروه تبدیل شده بود.

جنرال مایوروف در مورد یک عملیات نظامی علیه قوای حزب اسلامی حکمتیار در قندهار می نویسد که نیرو های ما (نیرو های متجاوز شوروی) ۱۹ تن کشته داده و ۴۰ تن زخمی به جا گذاشتند. البته صد ها تن دیگر هم از افغان ها کشته شدند. از نظر مایوروف این حادثه نظر به خیانتی اتفاق افتاد که غیر قابل بخشش بود. دولت دست نشانده میخواست که صرف نسبت کشته شدن عساکر متجاوز روس، ماتم ملی اعلام کند، اما موافقه صورت نگرفت. اینکه به چه تعداد افغانها کشته بودند، برای دولت مزدور کابل اهمیت نداشت. ببرک به ارتقای اردو نه علاقمندی نداشت نه باور. از شکست هایش خوش می شد، زیرا بهانه ای بدستش میداد که از مسکو نیرو های بیشتر درخواست نماید. بعد از نبرد سختی که در مزارشریف اتفاق افتاد، ببرک کارمل همراه با دوست کی. جی. بی. اش که از او شب و روز مواظبت میکرد، تحت فشار روانی قرار گرفته و هر دو به مشروبات الکلی پناه آوردند. ببرک در هیچ جایی دیده نمیشد و کسی را نمی پذیرفت و حتا در رادیو و تلویزیون سخنرانی ها را قطع کرده بود. ازینرو، جنرال خواست که با اناهیتا که "دوست" ببرک کامل بود داخل تماس شده تا راه بیرون رفت از می خوارگی ببرک را بیابند. مایوروف در مورد اناهیتا می نویسد که "مو های بلند و ماش و برنج، چشمان بزرگ بادامی، روی موزون بیضوی شکل با آرایش اندک و عطر خفیف فرانسوی، براندام متناسبش پتلون ساخته شده در انگلستان برنگ فولادی روشن، واقعاً برانگیزنده و زیبا بود. دوستان من به بهانه کار دفتر را ترک کردند". اناهیتا اصرار نمود که شخص من با ببرک کارمل صحبت نماید.

روز صحبت فرا رسید و ببرک را در دفترش ملاقات نمودم. "همینکه ببرک به من نزدیک شد، آغوشش را باز نموده و با آواز بلند گریست و می گفت شوروی، شوروی، شوروی ته ته تواریش". نگهبان کی. جی. بی. اش توضیح داد که بعد از حادثه مزارشریف، او بسیار متأثر است. ببرک بوتل شراب را گرفت و به تکرار می گفت "شوروی، شوروی ته ته واریش، په ژا لاسته، سپا سی بو (تشکر). من این فکر را کرده بودم که یک چنین پیش آمد شرم آور را به چشم سر ببینم. مایوروف می نویسد که "من ستر جنرال مایوروف مشاور عمومی نظامی در جمهوری دموکراتیک افغانستان شما ببرک کارمل را به صورت قاطع از شراب نوشیدن منع میکنم و اصرار میکنم که فوراً از این کار دست بردارید". به رفیقش امر کردم که حرف های مرا به ببرک ترجمه نماید. مایوروف می گوید، متوجه شدم که پرده تکان خورده

و مطمئن شدم که اناهیما آنجا نشسته است. چشمان ببرک درخشید و گفت "شوروی، شوروی، سیاسی بو... سیاسی بو. به دوستش گفتم که به ببرک بگویند که اگر شرابنوشی را قطع نکنند، به یوری اندروپوف و اوستینوف گزارش میدهم که بالاخره بریژنف هم آگاه خواهد شد. ببرک وعده داد که "به خاطر دفاع از انقلاب ثور و دوستی شوروی هر کاری را انجام میدهم".

مایوروف نجیب الله را یک انسان دیوانه، ظالم و خونخوار معرفی میدارد. او می گوید که در جریان قیام مردم هرات به ما خبر رسید که نجیب و خاد دیوانگی را شروع کرده و مردم را قتل عام می نمایند. "من خبر بودم که داکتر طب نجیب الله بسیار سنگ دل است. ولی با وجود این، تصور نمی توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود اگر دشمن تسلیم شود عفو میگردد، باز هم امر اعدام آنها داده شود. این مطلق حیوانیت است". می بینیم که حتا دل جنرال خونخوار روس ظاهراً به حال مردم ما سوخت، اما نجیب الله کتیف و مزدور به کشتار مردم ادامه داد تا عطش حیوانیت وی فروکش کند. مایوروف متذکر میشود که "من میخواستم که جلو اعدام ها را بگیرم ولی نجیب به من گفت که این امر ببرک است. ای ببرک ببرک! حال معلوم شد که تو رذیل هستی. چل باز هم. نجیب به امر ببرک به اعدام یک جانبه آغار کرده است". مایوروف به یک جنرال دیگر روس امر داد که زود به هرات برود و جلو نجیب را بگیرد. هم میهنان ما متوجه میشوند که سفاکی نجیب و ببرک مو بر اندام خونخواران روس استاده کرده بود. خدا میداند که نجیب چه حیوانیتی در هرات انجام داده که دل روس ها به تپش افتاده بود. حامیان این حیوان صفت، ویدیو هایش را در یوتوب می گذارند که نشان دهند نجیب الله چه انسان شریفی و با رحمی بود که دلش به حال کشور و مردمش می تپید و خواستار صلح و آرامش بود. چه پستی و چه بی شرافتی!

در اینجا یکی حادثه تکان دهنده دیگر را از کتاب الکزاندر مایوروف ذکر می نمایم که گویای اوج فرومایگی و برده صفتی رهبران پرچم حزب دموکراتیک خلق بود. مایوروف می نویسد که:

به تعداد یازده تن از انترناسیونالیست ما که در جلال آباد گزمه میکردند، به یک خانه داخل شده و در حضور ریش سفیدان و اطفال به عزت زنان تجاوز کردند. این تجاوز دو ساعت تمام جریان داشت. اطفال که در یک کنج فرار کرده بودند با گریه و زاری خواستار کمک به مادران خود بودند. ریش سفیدان که می لرزیدند، به درگاه خداوند تضرع میکردند بر ایشان رحم کرده، ایشان را حفظ نماید. بعد خورد ضابط امر کرد آتش. نخست آن زن را زد که اندکی قبل بر عزتش تجاوز شده بود. بعد دیگران را کشتند. بعد از تانکی ماشین زره دار تیل آوردند و بر مرده ها پاشیدند. کالا ها، لباس های کهنه و هست و بود آن دهاتی غریب را در آتش افکنده یکجا با خانه گلین او سوختاندند. این گروه پس از آن چند رأس گوسفند را به کندک خود بردند. گویا که دهقانان تحفه روز اردوی شوروی را فرستاده بودند...چه تعداد کتیفی است. یازده کشته، یازده تجاوز گر و یازده گوسفند.

مایوروف می گوید که برای رفع خجالت و سرافکنگی و درخواست عذر و معذرت خواستم با کشتنمند که صدراعظم بود دیدار نمایم. در حین دیدار از کشتنمند خواهش کردم که آنچه قبل از ما برایش گفته شده بود، تکرار نماید. "دیدم که وی منظور مرا فهمید و در پیشانی کشیده اش سیاهی نمودار گردید و چشمان سیاهش به هر سو راه کشید و گفت:"

نجیب رئیس خاد و جنرال سپولینکوف لحظه ای قبل برای من اطلاع دادند که این جنایت را دشمن در لباس دوست انجام داده است. من گفتم ما این جنایت را تحقیق کردیم، متأسفانه که نظامیان لشکر چهل آنرا انجام داده بودند. این هیچ امکان ندارد. کشتمند این را گفت و به سوی من نگاه مکرر آمیز نمود و خواستار تحقیقات بیشتر درین باره شد.

جنرال مایوروف می گوید: "بعد ازین حادثه، مکرراً معذرت خواستم و وانمود کردم که جنگ است و جنگ این پیامد ها را دارد. کشتمند با لبان بسته هر چیز را می شنید و حالتی را درک نموده بود و هیچ کمکی هم کرده نمیتوانست". بار دیگر کشتمند را دیدم. او عوض اینکه معذرت ما را بپذیرد و باوجودیکه تجاوز ما را به افراد ملکی تقبیح کرد، لکن یک مقدار این گناه را به گردن خود افغانها انداخت. برعکس کشتمند از ما معذرت خواست. عجب!

این است وجدان رهبران "خلق" که سال ها به نام خلق عربده می کشیدند و از ظلم ستم و نظام های گذشته شکوه داشتند. پستی و فرومایگی رهبران نظام مزدور مسکو آنقدر وسعت داشت که حتا جنرالان خون آشام شوروی را خجالت میداد. کتاب "در افغانستان چه می گذشت" یکی از مهم ترین اسناد محکومیت جنایات حیوان صفتان خلقی و پرچمی است که اوراق سیاه تاریخ کشور ما کمتر شاهد آن است. تعجب ندارد که نه کشتمند، نه وکیل و نه سایر پرچمیان خاک فروش ازین حادثه هولناک در یادداشت های خویش اصلاً یادی نکرده اند، زیرا میدانند که ملعون هر دو جهان گشته اند.



هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

آیا میهن فروشی و مزدوری حدی دارد؟

[R_aziz_aya_mihanfroshi_wa_mazdoori_hadey_darad.pdf](#)